

تعبیه‌ی اسرائیل در فلسطین: تاریخ شکل‌گیری، از قرن نوزدهم تا ۱۹۴۸

برشی از کتاب «اخبار بد از اسرائیل»^۱، نوشته‌ی گرگ فیلو و مایک بری

سید سجاد هاشمی نژاد

گرگ فیلو استاد دانشکده‌ی علوم اجتماعی و سیاسی دانشگاه گلاسکو، و مدیر پژوهشی گروه گلاسکو مדיاست. آثار وی با نگاهی انتقادی به بررسی نحوه‌ی بازنمایی جانبدارانه‌ی موضوعات حساس در رسانه‌ها می‌پردازند. «خبرهای بد برای حزب کارگر: یهودستیزی، حزب و باور عمومی» (۲۰۱۹)، «اخبار بد برای پناهندگان» (۲۰۱۳) و «اسرائیل و فلسطین: تاریخ‌های رقیب» (۲۰۰۶) از جمله آثار او هستند.

مایک بری نیز استاد دانشکده‌ی روزنامه‌نگاری، رسانه و مطالعات فرهنگی در دانشگاه کاردیف است و پژوهش‌هایش عمدتاً به مساله‌ی نحوه‌ی اثرگذاری رسانه‌های جمعی بر دانش عمومی و فهم مسائل سیاسی اجتماعی و اقتصادی می‌پردازد. او علاوه بر تألیف کتاب‌هایی چون «رسانه، عموم و بحران اقتصادی بزرگ» (۲۰۱۹)، در تألیف کتاب‌هایی چون «خبرهای بد برای حزب کارگر: یهودستیزی، حزب و باور عمومی» (۲۰۱۹) و «اسرائیل و فلسطین: تاریخ‌های رقیب» (۲۰۰۶) مشارکت داشته است.

ریشه‌های صهیونیسم و اولین موج مهاجرت یهودیان به فلسطین

تاریخ‌نگار آمریکایی، هاوارد سکر^۲ پیدایش اندیشه‌ی صهیونیستی در روزگار معاصر را تا دو ربی^۳ اروپایی، یهودا آلکلا^۴ و زوی هرش کالیشر^۵ ردیابی می‌کند؛ این دو ربی، از دهه‌ی ۱۸۳۰ به بعد بر نیاز به بازگشت یهودیان به «سرزمین مقدس»، به عنوان پیش‌درآمدی ضروری برای رستگاری و ظهور دوم مسیح، تأکید می‌کردند. سکر استدلال می‌کند که این تحریض‌ها فوراً یا وسیعاً در میان یهودیان اروپا ریشه‌دار نشدند. با این حال، او چنین می‌گوید که تا دهه‌ی ۱۸۷۰، جماعت‌هایی که عموماً به عنوان «شووی صهیون» - دل‌باختگان صهیون - شناخته می‌شدند، در سرتاسر روسیه شکل گرفته بودند که فلسطین را مکانی برای احیای ملی و پناهگاهی در برابر سامی‌ستیزی^۶ می‌دانستند.

در سال ۱۸۸۱، در پی ترور تزار آلکساندر دوم، عده‌ی کثیری از یهودیان در پوگروم‌هایی^۷ در روسیه کشته شدند. تا سال ۱۹۱۴، بالغ بر دو میلیون یهودی برای گریز از آزار دیدن، از روسیه فرار کرده بودند. اکثریت بزرگ این عده، در ایالات متحده پناه جستند، اما ۲۵۰۰۰ نفر در دو موج مهاجرتی، در سال‌های ۱۸۸۲ تا ۱۸۸۴ و سال‌های ۱۸۹۰ و ۱۸۹۱، وارد فلسطین شدند. در این زمان، جمعیت یهودیان فلسطین، اندک بود. سرشماری رسمی عثمانی در سال ۱۸۷۸ جمعیت یهودیان را ۱۵۰۱۱ نفر در میان جمعیت ۴۴۷۴۵۴ مسلمان و مسیحی برآورد کرده بود (مک‌کارتی، ۱۹۹۰). روابط میان مهاجران یهودی تازه‌وارد و جمعیت بومی، گوناگون بود. سکونت‌گاه‌های^۸ یهودی‌نشین در زمین‌هایی ساخته می‌شدند که

از زمین‌داران /فندی^۹ («آقا») خریداری می‌شدند که خود در آن منطقه سکونت نداشتند. اغلب اوقات، مردم محلی‌ای که پیشتر بدان زمین می‌پرداختند و به آن رسیدگی می‌کردند، با کمک پلیس دولت ترکیه از زمین تخلیه می‌شدند و این امر منجر به کینه و خشونت می‌شد. برخی صهیونیست‌ها همچون آحاد همام^{۱۰} نسبت به نحوه‌ی به دست گرفتن کنترل زمین‌ها توسط سکونت‌گران^{۱۱} و رفتار آن‌ها با جمعیت محلی، موضعی بسیار انتقادی داشتند. او در سال ۱۸۹۱ بیان کرد که سکونت‌گران «با عرب‌ها با دشمنی و بی‌رحمی رفتار می‌کنند، و با بی‌پروایی آن‌ها را از حقوق‌شان بی‌بهره می‌کنند، بی‌دلیل به آن‌ها توهین می‌کنند و حتی به این قبیل کردارها مباحات می‌کنند؛ و هیچکدامشان با این گرایش منجرکننده و خطرناک مقابله نمی‌کند». همچنین شواهدی وجود داشت مبنی بر این‌که هر دو گروه می‌توانستند با یکدیگر کنار بیایند، چرا که سکونت‌گران به همراه خود منافعی را هم به همراه می‌آوردند. آن‌ها فرصت‌های شغلی و دسترسی به خدمات درمانی ایجاد می‌کردند، تجهیزات مدرن را اجاره می‌دادند و خود، بازاری برای فروش تولیدات بودند. سکر گزارش می‌کند که در دهه‌ی ۱۸۹۰، سکونت‌گاه کشاورزی زیخرون یعکوف^{۱۲} بیش از ۱۰۰۰ عرب را استخدام کرده بود که برای ۲۰۰ یهودی کار می‌کردند. دیوید هرست^{۱۳}، گزارشگر سابق حوزه‌ی خاورمیانه‌ی گاردین، استدلال می‌کند که آغاز قرن بیستم نوعی سکونت‌گر جدید و ستیزه‌جوتر را به فلسطین آورد؛ سکونت‌گرانی که ملهم از ایده‌های تئودور هرتسل بودند و مصمم بودند که «سرزمین را احیا» و «نیروی کار را تسخیر» کنند. صندوق ملی یهود، که برای مدیریت کردن خرید زمین توسط یهودیان ایجاد شده بود، در سال ۱۹۰۱ حکم کرد که تمام زمین‌هایی که توسط این صندوق خریداری شده را هرگز نمی‌توان دوباره به جنتیل‌ها^{۱۴} فروخت یا اجاره داد، و سکونت‌گران نیز شروع کردند به بایکوت نیروی کار عرب.

تئودور هرتسل و ظهور صهیونیسم سیاسی

تئودور هرتسل، که عموماً به عنوان پدر صهیونیسم سیاسی شناخته می‌شود، یک خبرنگار و نمایشنامه‌نویس یهودی اتریش‌مجارستانی بود. او عمیقاً متأثر از سامی‌ستیزی پرتبوتابی بود که سراسر اروپا را فرا گرفته بود، و در مقام خبرنگار روزنامه‌ای وینی دادگاه بدنام درایفوس در پاریس را پوشش خبری داده بود؛ دادگاهی که در آن، یک افسر یهودی به غلط متهم شده بود که مسائل محرمانه را به آلمانی‌ها منتقل کرده است. هرتسل احساس می‌کرد که مسأله‌ی محوری برای یهودیان، پراکندگی آن‌ها در دایاسپورا^{۱۵}، و این واقعیت بود که آن‌ها در هر کشوری که ساکن شوند، در اقلیت هستند. هرتسل استدلال می‌کرد که این امر منجر به وابستگی به فرهنگ میزبان و سرکوب خویش‌فرمانی می‌شود. به‌علاوه، هرتسل بر این باور بود که سامی‌ستیزی گسترده، معنایش آن بود که جذب شدن کامل در جامعه‌ی اروپایی برای بیشتر یهودیان غیرممکن است. راه‌حل او، که در رساله‌ی ۱۸۹۷ «در یودن‌شتات» (دولت یهود) تدوین شده بود، این

بود که یهودیان، دولت خود را بنا کنند؛ دولتی که در آن در اکثریت باشند و بتوانند حاکمیت ملی بر سرنوشت خویش را به کار بندند. به‌خلاف «صهیونیسم عملی» آن دسته از سکونت‌گران یهودی که از سال ۱۸۸۲ شروع به آمدن به فلسطین کردند، هر تسل رویکردی سیاسی را اتخاذ کرد و شروع کرد به ایجاد و تحکیم پیوندهایی با دولت‌مردان امپریالیست، تا بکوشد منشوری برای [ایجاد] سکونت‌گاه‌های سرزمین یهودی دست و پا کند.

هر تسل، دو مکان بالقوه را برای دولت یهودی موردنظرش، در ذهن داشت: آرژانتین و فلسطین. دفترهای یادداشت روزانه‌اش نشان می‌دهد که او سخت متأثر از امپریالیست بریتانیایی، یعنی سسیل رودز^{۱۶} بود؛ به خصوص متأثر از نحوه‌ای که رودز از طریق آن کنترل ماشونالند^{۱۷} و متبیلیند^{۱۸} را از ساکنانش گرفته بود. هر تسل، در دفترچه‌های یادداشت روزانه‌اش، می‌نویسد که سکونت‌گران باید از الگوی رودز پیروی کنند و «به‌نرمی» زمین‌های جمعیت بومی را مصادره نمایند و «سعی کنند جمعیت بی‌نوا را به رفتن به آن سوی مرز تشویق نمایند؛ از این طریق که در کشورهای مقصد فرصت‌های شغلی برایشان ایجاد کنند؛ و در همان حال، در کشور خودمان هیچ شغلی به آن‌ها ندهند». البته این «فرایند مصادره و حذف بی‌نواها باید پنهانی و مخفیانه انجام پذیرد». هر تسل، برای پیش‌برد این هدف، در جستجوی یک حامی امپریالیست برآمد تا یک منشور سکونت‌گری را به وی اعطا کند. او سعی کرد رأی قیصر آلمان، سلطان عثمانی و جوزف چمبرلن بریتانیایی را جلب کند، بدین طریق که نزد هر یک بر مزایایی که دولت یهود و سرمایه‌ی یهود می‌توانست [برای آنان] به دنبال داشته باشد، تأکید می‌کرد. در سال ۱۹۰۱، هر تسل به قسطنطنیه سفر کرد و با سلطان دیدار کرد. هر تسل به سلطان پیشنهاد داد که از سرمایه‌های یهودی برای تأمین کسری بودجه‌ی دولت عثمانی استفاده کند؛ و این اقدامی بود، البته ناکام، برای کسب منشوری برای تأسیس یک انجمن استعماری یهودی-عثمانی در فلسطین. بوهم^{۱۹} ادعا می‌کند که بند سوم این منشور پیشنهادی، به نهاد اجرایی یهودی این اجازه را می‌داد که جمعیت بومی را از فلسطین بیرون کنند. پس از این ماجرا، هر تسل توجهش را به رایزنی کردن با سیاستمداران بریتانیایی معطوف کرد. هر تسل می‌گوید که هر تسل سودهای صهیونیستی را با منافع امپریالیستی بریتانیا پیوند می‌زد و استدلال می‌کرد که وجود یک وطن یهودی، گسیل آوارگان یهودی گریزنده از پوگروم‌ها به بریتانیا را کاهش خواهد داد. هر تسل با لرد روتسچایلد^{۲۰} برای ایجاد مستعمرات یهودی در قبرس و شبه‌جزیره‌ی سینا رایزنی کرد، اما این طرح‌ها با مقاومت مراجع مصری مواجه شد. در آوریل ۱۹۰۳، جوزف چمبرلن به هر تسل پیشنهاد کرد که صهیونیست‌ها می‌توانند به اوگاندا به‌عنوان وطن‌شان فکر کنند. این پیشنهاد با استقبال چندگانه‌ای از جانب صهیونیست‌ها مواجه شد و [سرانجام] در کنگره‌ی صهیونیستی ۱۹۰۵ با قاطعیت رد شد؛ این کنگره حکم کرد که استعمار باید محدود به فلسطین و نیز مجاورت بی‌واسطه‌ی آن سرزمین باشد. هر تسل در سال ۱۹۰۴ درگذشت، و تکلیف پیش‌برد صهیونیسم سیاسی به حییم وایزمن منتقل شد.

دومین موج مهاجرت یهودیان به فلسطین

سال ۱۹۰۴، شاهد آغاز موج دیگری از مهاجرت یهودیان به فلسطین بود؛ باز هم در واکنش به پوگروم‌هایی در روسیه. تاریخ‌نگار اسرائیلی، اهرن برگمن^{۲۱}، تخمین می‌زند که [در این موج] حدود ۳۵ هزار نفر وارد شدند، و استدلال می‌کند که این سکونت‌گران با مهاجران پیشین تفاوت داشتند؛ چرا که در پی آن بودند که نیروی کار عرب را طرد کنند و «احساس سنگینی از رسالت‌مندی محرک آنان بود و مصمم بودند که سرزمین را احیا کنند». جامعه‌شناس اسرائیلی، گرشون شافیر^{۲۲}، استدلال می‌کند که نزاع بر سر «تسخیر نیروی کار» کارگران یهودی را به «ملی‌گرایان پیکارجو» بدل کرد که «می‌خواستند یک جامعه‌ی همگون یهودی برپا کنند». برخی صهیونیست‌ها شروع کردند به تأکید بر اهمیت نیروی نظامی در ایجاد یک وطن یهود. اسرائیل سَنگویل^{۲۳}، که شعار «سرزمینی بی‌مردم، برای مردمی بی‌سرزمین» را ابداع کرده بود، در نشست میان صهیونیست‌ها در سال ۱۹۰۵ بیان کرد که «باید آماده باشیم تا یا آن قبایل [عرب] که مالکیت یافته‌اند را به زور شمشیر بیرون کنیم، و یا با مشکل یک جمعیت بزرگ بیگانه دست‌وپنجه نرم کنیم».

فلسطینیان، در مقام جمعیتی حکومت‌شده تحت حاکمیت عثمانی، ابتدا در اعتراضاتشان با ملاحظه بودند. در دهه‌ی ۱۸۹۰، مکرراً افرادی از سران فلسطینی، از فرادستانشان در امپراتوری تقاضا کردند که مهاجرت یهودیان را محدود نمایند؛ این تقاضاها بی‌فراجام باقی ماند. پایان قرن نوزدهم، دوره‌ای بود که در آن آگاهی پان‌عرب رو به افزایش بود و مشتمل بود بر قسمی نوزایی در ارج‌شناسی ادبیات و فرهنگ عرب. اوون‌دیل^{۲۴} استدلال می‌کند که هم امپراتوری عثمانی و هم گسترش صهیونیسم، به‌عنوان تهدیدی بر توسعه‌ی عربی تلقی می‌شدند. او بیان می‌کند که «بین سال‌های ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۴» مخالفت ملی‌گرایانه با صهیونیسم در فلسطین افزایش یافت: هراسی وجود داشت مبنی بر این که اگر یهودیان فلسطین را تصاحب کنند، یکپارچگی سرزمینی جهان عرب در هم کوفته می‌شد و آرمان عرب تضعیف می‌شد. در سال ۱۹۱۴، روشنفکر مسلمان، رشید رضا، استدلال کرد که فلسطینی‌ها با انتخابی مواجهند؛ آن‌ها از یک سو می‌توانند به نوعی سازش با صهیونیست‌ها برسند که در قبال پذیرش اعطای بعضی خواسته‌هایشان، بر جاه‌طلبی‌های آن‌ها حدی بگذارند؛ و یا می‌توانند به‌صورت مسلحانه با آنان مقابله کنند:

«بر رهبران عرب – یعنی بر رهبران جمعیت محلی – واجب آمده است که یکی از این دو کار را صورت دهند: یا باید با رهبران صهیونیست به توافقی برسند که اختلافات میان دو گروه را سامان دهد ... یا باید تمامی نیروهایشان را برای مقابله با صهیونیست‌ها به هر طریق، گرد آورند، چنان که ابتدا اجتماعات و سازمان‌هایی شکل دهند و سپس دسته‌هایی مسلح شکل دهند که به نیروی زور با آنان مقابله کند.» (رشید رضا)

اعلامیه‌ی بالفور و قیمومیت بریتانیا

طی جنگ جهانی اول، فروپاشی امپراتوری عثمانی بسیار انتظار می‌رفت؛ و قدرت‌های متفق شروع به مذاکره حول رقابتشان بر سر جاه‌طلبی‌های سرزمینی کردند. در سال ۱۹۱۶، مذاکرات میان بریتانیا، فرانسه و روسیه (که بعداً شامل ایتالیا هم شد) منجر گردید به توافق محرمانه‌ی سایکس-پیکو که در پی آن بود که «سپهرهای نفوذ» را برای

قدرت‌های اروپایی در منطقه، ایجاد کند. اما این توافق، واقعیت‌های ملی‌گرایی در حال ظهور عرب را هم پذیرفت و به رسمیت شناخته شدن «یک دولت عرب مستقل» یا «کنفدراسیونی از دولت‌های عرب» در منطقه را هم تصریح کرد. اطمینان دادن بریتانیا در قبال استقلال عربی پس از شکست متحدین را (که به عنوان پاداش حمایت عرب طی جنگ جهانی اول وعده داده شده بود)، می‌توان در مکاتبات میان سر هنری مک‌ماهون^{۲۵}، فرستاده‌ی ارشد بریتانیا در مصر، و شریف حسین، امیر مکه، که به عنوان حافظ مقدس‌ترین مکان‌های اسلام شناخته می‌شد، یافت.^{۲۶} اما این تعهداتی که قدرت‌های اروپایی برای به رسمیت‌شناختن استقلال عرب داده بودند، با اطمینان خاطرهایی که بریتانیا در آن زمان به رهبران صهیونیست در بریتانیا داده بود، تعارض داشت؛ وعده‌هایی مبنی بر آن که بریتانیا در پی تأسیس وطنی یهودی در فلسطین خواهد بود.

رهبران صهیونیست پیوندهایی نزدیک با سیاست‌مداران برجسته‌ی بریتانیایی برقرار کردند که شامل لوید جرج^{۲۷}، آرتور بالفور^{۲۸}، هربرت ساموئل^{۲۹} و مارک سایکس^{۳۰} می‌شد. در سال ۱۹۱۵، در یادداشت رسمی‌ای با عنوان «آینده‌ی فلسطین»، ساموئل پیشنهادی ارائه کرد مبنی بر «تصاحب فلسطین توسط بریتانیا، که در آن می‌توانیم سه یا چهار میلیون یهودی اروپایی را جای دهیم». حمایت بریتانیایی‌ها از یک میهن یهود، در اعلامیه‌ی بالفور در نوامبر ۱۹۱۷ تصریح شد:

«دولت اعلی‌حضرت، با تأسیس وطنی ملی برای مردم یهود در فلسطین اظهار موافقت می‌کند، و نهایت کوشش خود را مبذول دست‌یابی به این هدف خواهد نمود؛ با لحاظ آشکار این امر که هیچ کاری نباید انجام شود که احياناً حقوق مدنی و مذهبی جماعت‌های موجود غیریهود در فلسطین، یا حقوق و منزلت سیاسی یهودیان در دیگر کشورها را، به مخاطره اندازد.»

این «جماعت‌های غیریهود» که ۸۹ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند و عرب‌های مسلمان و مسیحی بودند، از این اعلامیه خشمگین شدند.^{۳۱} آن‌ها متوجه آن بودند که این اعلامیه فقط از «حقوق مدنی و مذهبی» آن‌ها سخن می‌گفت و هیچ اشاره‌ای به حقوق سیاسی آن‌ها نمی‌کرد. به عکس، در میان صهیونیست‌ها این اعلامیه یک پیروزی تلقی می‌شد. تاریخ‌نگار اسرائیلی، آوی شلایم^{۳۲}، با خلاصه کردن بیان حیییم وایزمن، استدلال می‌کند که این بیانیه «به یهودیان کلیدی طلایی می‌داد که با آن دروازه‌های فلسطین را بگشایند و خود را صاحبان کشور کنند». از آن زمان تا کنون، برخی متخصصان، قانونی بودن اعلامیه‌ی بالفور را زیر سؤال برده‌اند.

پس از اولین جنگ جهانی، از خلال نظام قیمومیت که تجزیه‌ی امپراتوری عثمانی را مدیریت می‌کرد، کنترل فلسطین به بریتانیا سپرده شد. در سال ۱۹۲۱، بریتانیایی‌ها منطقه را به دو بخش تقسیم کردند که طی آن بخشی که در شرق رود اردن قرار داشت به فرارادن بدل شد و ناحیه‌ی غرب رود به «قیمومیت فلسطین».

جمعیت بومی فلسطین تحت قیمومیت، در هراس بودند که مهاجرت گسترده‌ی یهودیان، منجر به استعمار هرچه بیشتر کشورشان پس از این انقیاد کنونی شود. برخی سیاست‌مداران برجسته‌ی بریتانیایی از قبیل لرد کِرزن^{۳۳} هم در این دیدگاه شریک بودند؛ او در ۲۹ ژانویه‌ی ۱۹۱۹ به لرد بالفور نوشت:

«من تا حدود زیادی اطمینان دارم که هرچند وایزمن ممکن است چیزی به شما بگوید، و هرچند شما ممکن است از یک وطن ملی منظور معینی داشته باشید، او در پی چیزی یک‌سر متفاوت باشد. او به یک دولت یهود می‌اندیشد، یک ملت یهود با یک جمعیت عرب و غیره‌ی زیردست که توسط یهودیان فرمانروایی می‌شوند؛ این‌که قاطبه‌ی سرزمین‌ها در مالکیت یهودیان باشد و اجراییات توسط ایشان اداره گردد ... او در تلاش است تا این سودا را، در پشت صحنه و تحت لوای تولیت بریتانیا، عملی کند.»

برخی اعضای هیأت حاکمه‌ی بریتانیا معتقد بودند که آن‌ها با حمایت از وطن ملی یهود، مستقیماً شرایط قیمومیت را نقض می‌کنند.^{۳۴} برخی دیگر، به‌نظر کمتر دل‌مشغول نظرات جمعیت عرب بودند. حییم وایزمن مدعی شد که یکی از مقامات بریتانیا به او گفته که در فلسطین «چندصد هزار کاکاسیا داریم، اما این موضوع حائز اهمیت چندانی نیست».

بین سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۶، حضور یهودیان در فلسطین با ورود ۹۰ هزار مهاجر دیگر افزایش چشمگیری یافت. در همان حال، جماعت یهودیان مهاجر داشت به‌طور فزاینده‌ای نظامی‌سازی می‌شد، آن هم با ایجاد چیزی که شلایم آن را همچون «دیواری آهنین» از نیروی نفوذناپذیر می‌نامد، که برای حفاظت از سکونت‌گاه‌های یهودی در برابر حمله‌ی عرب‌ها طراحی شده بود. ایده‌ی «دیوار آهنین» را اولین بار ولادیمار ژابوتینسکی^{۳۵}، رهبر جنبش ریویزیونیست به کار برده بود.^{۳۶} ژابوتینسکی متقاعد شده بود که جمعیت بومی عرب داوطلبانه پروژه‌ی صهیونیستی را نخواهد پذیرفت و [از این رو] هوادار ایجاد یک «دیوار آهنین» بود که جمعیت محلی نتوانند در آن رخنه کنند:

«اگر بخواهید سرزمینی را استعمار کنید که مردمانی هم‌اکنون در آن ساکن‌اند، باید پادگانی برای آن سرزمین ایجاد کنید یا بانی‌ای بیابید که به نیابت از شما چنین پادگانی را اداره کند. صهیونیسم یک تکاپوی استعماری است و بنابراین، بنا به مسأله‌ی نیروی نظامی است که پابرجا می‌ماند یا فرو می‌افتد.» (ولودیمار ژابوتینسکی)

هم‌چنین، صهیونیست‌ها مالکیتشان بر زمین را هم به‌طور چشمگیری افزایش دادند. زمین‌های کشاورزی از زمین‌داران غایب عرب خریداری می‌شد و دهقانانی که زمین را نگهداری می‌کردند و در آن زندگی می‌کردند، تخلیه می‌شدند. کمیسیون آمریکایی کینگ‌کرین^{۳۷} ۱۹۱۹، که برای ارزیابی دیدگاه مردم محلی به فلسطین اعزام شده بود، در مباحثاتش با نمایندگان یهودی گزارش داد که «صهیونیست‌ها امیدوارند از طریق انواع گوناگون خرید، بتوانند ساکنین غیریهودی فعلی فلسطین را عملاً به‌طور کامل سلب مالکیت کنند». هم‌چنین، صهیونیست‌ها به‌طور فزاینده‌ای نیروی کار عرب را بایکوت می‌کردند. کمیسیون هوپ‌سیمپسون^{۳۸} توافقات کاری صهیونیستی کِرین-هایسود^{۳۹} را بابت تبعیض‌آمیز بودن مورد انتقاد قرار داده بود و به بند ۷ اشاره کرده بود که تصریح می‌کرد «بدین‌قرار، سکونت‌گر [یهودی] متعهد می‌شود که هرگاه او ملزم به استخدام نیرویی کمک‌کار گردد، تنها کارگران یهودی را به کار بگیرد»، و نیز به بند ۱۱ که بیان

می‌کرد «سکونت‌گر متعهد می‌شود که هیچ نیروی کار خارجی‌ای به غیر از کارگران یهودی را به کار نگیرد». به گزارش کمیسیون، تنش‌هایی که بابت این انحصارگرایی در نیروی کار ایجاد شد، بر سازنده‌ی «منبع خطری دائم و فزاینده برای کشور» بود.

در سرتاسر دهه‌ی ۱۹۲۰، دشمنی عرب در قبال پروژه‌ی صهیونیستی، خود را در ظهور خشونت‌های درازدامن نشان داد. در سال ۱۹۲۱، عرب‌ها در جشن روز می^{۴۰} به یهودیان در یافا حمله کردند و خشونت به دیگر شهرها و به حومه نیز کشیده شد. تا زمانی که ارتش بریتانیا توانست وضعیت را تحت تسلط بگیرد، ۲۰۰ یهودی و ۱۲۰ عرب کشته یا زخمی شدند. بریتانیا یک کمیسیون تحقیق برای کندوکاو در این خشونت، ترتیب داد. کمیسیون‌هی کرافت^{۴۱} گزارش داد که این خشونت، خودانگیخته و ضدصهیونیستی بوده، و نه ضدیهود. این گزارش عرب‌ها را بابت خشونت مقصر دانست، اما به هراس عرب‌ها از این که ورود گسترده‌ی مهاجران یهودی منجر به انقیاد آن‌ها بشود نیز اشاره کرد. ژنرال ویلیام کانگرو^{۴۲}، فرمانده نیروهای بریتانیایی در خاورمیانه، سیاست هربرت ساموئل مبنی بر تلاش برای تأسیس یک وطن ملی یهود در فلسطین به رغم مخالفت اکثریت جمعیت بومی را مورد انتقاد قرار داد. اندکی بعد، عرب‌ها درخواستی به جامعه‌ی ملل^{۴۳} ارسال کردند که طی آن خواهان انتخابات دموکراتیک و استقلال فلسطین می‌شدند. در سال ۱۹۲۲، دولت بریتانیا یک اظهاریه‌ی تفصیلی منتشر کرد که هدف از آن تسکین هراس مردم عرب بود. این اظهاریه‌ی تفصیلی، منکر آن شد که اعلامیه‌ی بالفور زمینه‌ساز تشکیل یک دولت یهود، و به تبع آن در موقعیت فرودست قرار گرفتن جمعیت، فرهنگ و زبان جمعیت عرب، خواهد شد. این اظهاریه همچنین تشکیل یک شورای قانون‌گذاری را متشکل از نمایندگانی یهودی، مسلمان و مسیحی پیشنهاد داد؛ پیشنهادی که عرب‌ها آن را نپذیرفتند. هرست مدعی است که کسر بزرگی از این شورا بنا بود مستقیماً توسط بریتانیا منصوب شود (احتمالاً برای اعطای اکثریت به نمایندگان یهود)، و فلسطینیان می‌ترسیدند که [بدین ترتیب] سیاست‌های صهیونیستی با یک نمایش قانونی مشروعیت یابند.

دهه‌ی ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، شاهد آشوب‌های خشن بیشتری بود؛ و در پی هر رویداد، یک کمیسیون تحقیق از جانب بریتانیا برای بررسی علل اعزام می‌شد. پس از ۱۹۲۱، یک دوره آرامش نسبی برقرار شد، تا سال ۱۹۲۹ که ظهور خشونت گسترده‌ی بعدی، رخ داد.

جرقه‌ی خشونت ۱۹۲۹ جدالی بود بر سر حاکمیت ناحیه‌ای که مکان‌های مذهبی مهم یهودیان و مسلمانان را در بر می‌گرفت. چند ماهی بود که تنش‌ها بر سر این موضوع در حال افزایش بود، و اظهارات پر شر و شور در مطبوعات عربی و عبری نیز در آتش این تنش‌ها می‌دمید. در اواخر آگوست ۱۹۲۹، گروهی از عرب‌های مسلح، به عبادت‌کنندگان یهودی در اورشلیم حمله کردند، و در یک هفته شورش و خشونت، ۱۱۳ یهودی و ۱۱۶ عرب کشته شدند. در هبرون، بیش از ۶۰ عضو یک جماعت باسابقه‌ی یهودیان غیرصهیونیست کشته شدند. در پاسخ، بریتانیا کمیسیون تحقیق شاو^{۴۴} را ترتیب داد؛ جمع‌بندی این کمیسیون این بود که جرقه‌ی خشونت‌ها، حاصل تظاهرات یهودیان در دیوار ندبه بود، اما علل ریشه‌ای خشونت، شکایت‌های موجود اقتصادی و سیاسی علیه نظام قیمومیت بود. یک هیأت عرب، شامل مفتی اورشلیم، با مقامات بریتانیایی دیدار کردند و خواستار منع فروش زمین از عرب‌ها به غیرعرب‌ها، پایان یافتن مهاجرت

یهودیان و تشکیل یک پارلمان ملی شدند. کمیسیون هوپ‌سیمپسون که اندکی پی از آن توسط بریتانیا اعزام شد، به برجستگی مشکل جمعیت رو به افزایش عرب‌های بی‌زمین اشاره کرد و اعمال کنترل‌هایی بر مهاجرت یهودیان و بر خرید زمین را پیشنهاد داد. این پیشنهادها در اظهاریه‌ی تفصیلی پسفیلد^{۴۵} در سال ۱۹۳۰ اعمال شدند. اما صهیونیست‌ها این تحولات را ضربه‌ای جدی تلقی کردند و از طریق رایزنی توانستند شرایط قید شده در این اظهاریه‌ی تفصیلی را ملغی کنند.

در سال‌های بین ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹، خشونت‌های پراکنده به یک شورش تمام‌عیار عرب تبدیل شد. بخشی از این خیزش شامل مقاومت صلح‌آمیز می‌شد، از جمله اعتصاب شش‌ماهه در سراسر سرزمین و استتکاف گسترده از پرداخت مالیات. اما این خیزش، شامل خشونت گسترده هم بود، که طی آن فلسطینی‌ها دسته‌هایی شکل می‌دادند و محصولات و درختان را از بین می‌بردند، جاده‌ها را مین‌گذاری می‌کردند، و در زیرساخت‌ها و لوله‌های نفت خرابکاری می‌کردند. آنان به یهودیان حمله می‌کردند و آن‌ها را می‌کشتند و هم‌چنین، عرب‌هایی را که حمایت نمی‌کردند یا مشکوک به هم‌دستی [با دشمن] بودند را هدف قرار می‌دادند. مارتین ژیلبرت^{۴۶} تاریخ‌نگار، مدعی است که در این دوره «بیشتر اقدامات تروریستی اعراب، به فاصله‌ی چند ساعت، با اقداماتی تلافی‌جویانه و به همان اندازه وحشیانه توسط بازوی نظامی ریویزیونیست‌ها، ایرگون^{۴۷}، مواجه می‌شد». عرب‌ها خواهان انتخابات دموکراتیک و پایان مهاجرت [یهودیان] بودند. بریتانیایی‌ها یک کمیسیون تحقیق دیگر اعزام کردند که در سال ۱۹۳۷ بیان کرد که ادامه‌ی قیمومیت ممکن نیست، و پیشنهاد تفکیک سرزمین را ارائه داد. کمیسیون پیل^{۴۸} پیشنهاد کرد که قسمت شمال‌غربی فلسطین، که شامل ۲۰ درصد کشور می‌شد اما حاصل‌خیزترین زمین‌ها را شامل می‌گشت، به دولت یهود بدل شود، و ۸۰ درصد باقی‌مانده به دولتی عرب تبدیل شود که به فراردن متصل است. اورشلیم، بیت‌لحم و یک کوریدور به دریا نیز تحت اداره‌ی بریتانیا باقی می‌ماند. این پیشنهاد، با استقبال متضادی در میان یهودیان مواجه شد. یک گروه به محوریت ریویزیونیست‌های ژابوتینسکی استدلال می‌کردند که دولت یهود تنها باید در سرتاسر فلسطین و فراردن تشکیل شود. گروه دیگر، که شامل وایزمن و داوید بن‌گوریون^{۴۹} بودند استدلال می‌کردند که این فرصتی تاریخی است برای ایجاد دولت یهود. تاریخ‌نگار اسرائیلی، سیمها فالاپان^{۵۰} معتقد است که بن‌گوریون این طرح را به عنوان اولین پله‌ی اداره‌ی صهیونیستی سرتاسر فلسطین پذیرفت؛ او به اظهاراتی اشاره می‌کند که وی پیش از تشکیل قوه‌ی مجریه‌ی صهیونیست در ۱۹۳۷ ایراد کرده و می‌گوید «پس از شکل‌گیری یک ارتش بزرگ به تبع تأسیس دولت یهود، ما باید تفکیک سرزمین را ملغی کنیم و تا سرتاسر فلسطین گسترش یابیم». تاریخ‌نگار اسرائیلی و ستون‌نویس هآرتص، تام سگف^{۵۱} می‌نویسد که نزد بن‌گوریون، این پیشنهاد (مستتر در توصیه‌های پیل) مبنی بر «انتقال اجباری» ساکنان عرب به بیرون از دولت یهودی پیشنهادی و بدین ترتیب ایجاد یک دولت «واقعاً یهودی»، بر همه‌ی نقطه‌ضعف‌های این پیشنهاد غلبه داشت.

عرب‌ها یک‌پارچه طرح تفکیک را رد کردند و استدلال کردند که همه‌ی فلسطین بخشی از موطن عرب است و این موطن نباید تجزیه گردد. این طرح تجزیه، هرگز اجرایی نشد و شورش علیه آن ادامه پیدا کرد تا این‌که سرانجام بریتانیایی‌ها شورش را فرونشاندند. قدرت نظامی بریتانیا، در برابر سلاح‌های ابتدایی چریک‌های عرب، برتری عظیمی داشت. هرست ادعا می‌کند که در این دوره، نیروهای بریتانیا دست به اقدامات گسترده‌ی «مجازات دسته‌جمعی» زدند. به

روستاهای عرب فروآمدند و اعدام‌های صحرایی را در پیش گرفتند و سکونت‌گاه و دارایی ساکنان را ویران کردند. سیگف مدعی است که مراجع بریتانیایی دست به شکنجه نیز زدند. این شورش، جان ۱۰۱ بریتانیایی و ۴۶۳ یهودی را گرفته بود. کشته‌های فلسطینی را دشوارتر می‌شد شمارش کرد، اما تاریخ‌نگار فلسطینی، ولید خالدی، تخمین می‌زند که بالغ بر ۵۰۰۰ نفر کشته و تقریباً ۱۴۰۰۰ نفر مجروح شدند.

بر سر دلایل بروز این نزاع‌های جدی میان این جماعت‌ها، اختلاف نظر وجود دارد. برخی اسرائیلی‌ها استدلال می‌کنند که پروژه‌ی صهیونیستی ماهیتاً به‌نفع عرب‌های فلسطین بود و تنها کله‌شقی و بیگانه‌هراسی عرب‌ها بود که سازگاری دوسویه را مانع شد. به‌عنوان مثال، کوهن‌شربوک^{۵۲} بر مبنای حقوقی قرار مورد اشاره در اعلامیه‌ی بالفور تأکید می‌کند که در نظام قیمومیت تعبیه شده بود؛ و سپس به رد کردن طرح تفکیک ۱۹۳۷ توسط عرب‌ها اشاره می‌کند. او استدلال می‌کند که خشونت‌ها که عرب‌ها علیه یهودیان به کار بردند «غیرقابل فهم» بود و نیز استدلال می‌کند که عرب‌ها هرگز مہیای مصالحه نبودند:

«در این دوران، جماعت عرب حاضر نبودند بر سر بسیاری از مسائلی که ساکنان در سرزمین مقدس با آن مواجه بودند، وارد مذاکره شوند. از سوی دیگر، یهودیان پیوسته در پی آن بودند که راه‌حلی برای مشکلاتی که جمعیت بومی با آن مواجه می‌شدند بیابند و در همان حال باور خود را مبنی بر لزوم تأسیس یک وطن ملی یهودی حفظ کنند.» (کوهن‌شربوک)

سکر استدلال می‌کند که پروژه‌ی صهیونیستی باعث توسعه‌ی کشور شد، استاندارد زندگی جمعیت عرب را بهبود بخشید و فرصت‌های شغلی ایجاد کرد. سکر استدلال می‌کند که حملات به یهودیان منتج از تهییج‌های رهبران بیگانه‌هراس از قبیل مفتی اورشلیم و تحریکات حاصل از نفوذ فاشیسم از ایتالیا و آلمان بودند. جوآن پیترز^{۵۳} ادعا کرده که پروژه‌ی صهیونیستی آن قدر برای جمعیت عرب سودمند بوده که جمعیت کثیری از خارج، به فلسطین کشانده شدند. او افزایش چشمگیر جمعیت عرب در دوره‌ی قیمومیت را به مهاجرت غیرقانونی از دیگر کشورهای عرب نسبت می‌دهد و استدلال می‌کند که به این علت، جمعیت یهودی در سال ۱۹۴۸، لاقلاً به‌اندازه‌ی این «تازه‌وارد»های عرب، نسبت به سرزمین صاحب حق بوده است. با این حال، چندین منتقد بریتانیایی و اسرائیلی تز پیترز را نفی کرده‌اند و بیشتر جمعیت‌شناسان، افزایش جمعیت عرب را به کاهش نرخ مرگ و میر متأثر از بهبود سیستم فاضلاب و توسعه‌ی زیرساخت‌ها مرتبط می‌دانند.^{۵۴} دیگران، توضیح متفاوتی را برای شورش پیش می‌نهند. هرست به نفرت اقتصادی ایجاد شده‌ی متأثر از تخلیه‌ی اجباری دهقانان، و نیز بایکوت نیروی کار عرب اشاره می‌کند:

«دهقانانی که از زمین رانده شده بودند، به‌صورت جمعی به شهرهای سریعاً در حال رشد رفتند تا کاری بیابند. بسیاری از آنان به کارگران ساختمانی همان مهاجرانی تبدیل شدند که از آن‌ها نفرت داشتند و می‌ترسیدند. آن‌ها در فلاکت زندگی می‌کردند. در حیفای قدیم، ۱۱ هزار نفر از آن‌ها در زاغه‌هایی ساخته از قوطی حلبی چپیده شده بودند که نه لوله‌کشی آب داشت و نه امکانات اولیه‌ی فاضلاب. دیگرانی که خانواده نداشتند، زیر سقف آسمان می‌خوابیدند. این شرایط، تضاد تحقیرآمیزی با آن مسکن شیکی داشت که این دهقانان داشتند»

برای تازه‌واردانِ دارا می‌ساختند؛ و حتی با اقامت‌گاه‌های کارگران یهود که اجتماعات سازندگی یهود آن را سر و شکل داده بودند، تضاد چشمگیری داشت. دستمزد آن‌ها نصف یا یک‌چهارم همکاران یهودی‌شان بود و انحصارگرایی نیروی کار عبری، داشت آن‌ها را از همین دستمزد هم محروم می‌کرد.» (هرست)

بعضی دانشگاهیان اسرائیلی همچون گرشون شافیر سکونت‌گاه‌های صهیونیستی قرن بیستم را به شکلی از استعمارِ اروپایی تشبیه کرده‌اند؛ یعنی به آن الگوی «مستعمره‌ی سکونت‌گاهی خالص» که بر اجتماعات آمریکای شمالی و استرالیا تحمیل شد. این مدل «اقتصادی مبتنی بر نیروی کار سفیدپوست را تأسیس کرد، که توأم با حذف یا نابودی جمعیت بومی، به سکونت‌گران امکان آن را می‌داد که به حسی از همگونی فرهنگی و قومیتی دست یابند که با مفهوم اروپایی ملیت هم‌بسته است». سِگِف استدلال می‌کند که «باید شدن عرب‌ها در قلب رؤیای صهیونیستی نهفته بود و شرط لازم تحقق این رؤیا بود». او همچنین تأکید می‌کند که صهیونیست‌های برجسته‌ای چون داوید بن‌گوریون اعتقاد داشتند که شورش عرب‌ها مبارزه‌ای ناسیونالیستی است که هدف آن جلوگیری از سلب مالکیت اعراب است:

«این شورش، پرتو تازه‌ای بر چهره‌ی عرب‌ها افکند. بن‌گوریون گفت که، به عوض «اوباشی وحشی و پراکنده که سودای دزدی و غارت در سر دارند»، آن‌ها همچون جماعتی سازمان‌دهی‌شده و منظم آشکار شدند که اراده‌ی ملی‌اش را توأم با بلوغ سیاسی و ظرفیت خودارزیابی بروز می‌دهد. او نوشت که اگر عرب می‌بود، او نیز شورش می‌کرد، و بلکه با شدتی بیشتر و با تلخی و استیصال بیشتری. صهیونیست‌های کمی بودند که احساس عرب‌ها را می‌فهمیدند، و بن‌گوریون ضروری می‌دید که به آن‌ها هشدار دهد. او گفت: این شورش فقط تروریسم نیست، بلکه وسیله‌ای است برای رسیدن به یک هدف. و فقط امری سیاسی هم نیست که حاصل منازعه‌ی نشاشیبی^{۵۵} و مفتی باشد. عرب‌ها جنگی ملی را آغاز کرده‌اند. آن‌ها دارند علیه تصاحب وطنشان می‌جنگند. به‌گفته‌ی بن‌گوریون، هرچند ممکن است جنبش‌شان بدوی بوده باشد، اما از حیث تعهد، آرمان‌خواهی و فداکاری چیزی کم نداشته است.» (سِگِف)

در پاسخ به این شورش، بریتانیایی‌ها یک کمیسیون تحقیق دیگر اعزام کردند که حاصل آن در اظهاریه‌ی تفصیلی ۱۹۳۹ مک‌دانلد^{۵۶} آشکار شد. این اظهاریه پیشنهاد کرد که در ۵ سال پیش‌رو ۷۵ هزار مهاجر یهودی دیگر پذیرش شوند و پس از آن دیگر مهاجرت منوط به کسب رضایت عرب‌ها شود. همچنین، این اظهاریه‌ی تفصیلی پیشنهاد کرد که فروش زمین تابع مقرراتی سخت‌گیرانه شود و در عرض ۱۰ سال یک کشور مستقل فلسطینی تشکیل گردد. صهیونیست‌ها این اظهاریه‌ی تفصیلی را خیانتی دیدند که ایجاد دولت یهودی را به‌طور جدی تهدید می‌کرد، آن هم در سایه‌ی افزایش اذیت و آزار یهودیان در سرتاسر اروپا. پاسخ یهودیان، سه‌سویه بود. یک عنصر، مشتمل بر حفظ جریان‌ی از مهاجرت غیرقانونی یهودیان به فلسطین بود. ژیلبرت مدعی است که بسیاری از این یهودیان می‌خواستند از آزار و اذیت آلمان نازی و دیگر نقاط اروپا بگریزند. یک سوبیه‌ی دیگر، که از سال ۱۹۴۵ به بعد سرعت گرفت، حمله‌ی گروه‌های شبه‌نظامی صهیونیستی به بریتانیا با استفاده از خرابکاری، بمب‌گذاری و ترور بود. سومین سوبیه، تغییر حامی امپریالیستی از بریتانیا به ایالات متحده بود. صهیونیست‌ها پیوندهای نزدیکی با رهبران آمریکایی ایجاد کردند و از رأی

یهودیان [در ایالات متحده] به عنوان اهرم فشاری بهره جستند برای پیشبرد سیاست‌هایی که از تداوم مهاجرت و تأسیس دولت یهودی در فلسطین پشتیبانی می‌کرد.

سیاست در آمریکا، و سکونت‌دهی بازماندگان هولوکاست

در می ۱۹۴۲، صهیونیست‌هایی که در نیویورک و در کنفرانس صهیونیست‌های آمریکایی با هم دیدار می‌کردند، قطع‌نامه‌ی بالتیمور را صادر کردند که خواهان ایجاد یک «ملک مشترک یهودی»^{۵۷} در قیمومیت فلسطین بود؛ و شروع کردند به فشار آوردن به رهبران سیاسی آمریکایی برای پشتیبانی از شرایط این قطع‌نامه. در سال ۱۹۴۱، صهیونیست‌ها «کمیته‌ی آمریکایی فلسطین» را تأسیس کرده بودند. اعضای این کمیته، شامل دو سوم اعضای مجلس سنا، ۲۰۰ نفر از اعضای مجلس نمایندگان، رهبران دو حزب اصلی و نیز رهبران سازمان‌های کارگری می‌شد. قطع‌نامه‌هایی نافرجام به مجلس نمایندگان و مجلس سنا عرضه شد که خواهان ورود آزاد یهودیان به فلسطین و بازآرایی آن به عنوان یک ملک مشترک یهودی بود. نماینده‌های صهیونیست همچنین با دو حزب سیاسی اصلی رایزنی می‌کردند. انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۹۴۴ رقابتی بسیار پایاپای بود و به همین دلیل، به اعتقاد اوون‌دیل، اهرم فشار سیاسی صهیونیست‌ها قابل توجه بود. ۴.۵ میلیون یهودی آمریکا در سه ایالات کلیدی (نیویورک، پنسیلوانیا و ایلینوی) متمرکز بودند که می‌توانست نتیجه‌ی انتخابات را برگرداند. حزب جمهوری‌خواه منشوری را اتخاذ کرد که خواهان مهاجرت نامحدود یهودیان به فلسطین، حذف هرگونه محدودیت بر مالکیت زمین و تبدیل فلسطین به یک ملک مشترک مستقل و آزاد یهودی می‌شد. روزولت تحت فشار قرار گرفت که پیشنهادی متناظر با آن پیش نهد، و در نامه‌ای خصوصی به رهبران صهیونیست قول داد که اگر دوباره انتخاب شود، «تأسیس فلسطین به عنوان یک ملک مشترک آزاد و دموکراتیک یهودی» را دنبال خواهد کرد.

عوامل سیاسی پیرامون سکونت‌دهی آوارگان یهودی در پایان جنگ جهانی دوم، هنوز بسیار موضوع مناقشه‌اند. بحث حول این است که آیا بازماندگان هولوکاست داوطلبانه خواهان آن بودند که در فلسطین ساکن شوند، یا به علت بسته بودن راه ورود به پناهگاه‌های بالقوه‌ی دیگر همچون ایالات متحده، آن هم با حمایت دست‌کم تلویحی رهبران صهیونیست، گزینه‌ی چندان دیگری نداشتند. این بحث هنوز بحثی پرحرارت است، چرا که در پایان جنگ، بسیاری از بازماندگان هولوکاست در کمپ آوارگان در اروپا مردند، آن هم در حالی که مصوبات کنگره‌ی آمریکا اولویت را به پذیرش مهاجران از سرزمین‌های اشغال‌شده توسط روس‌ها داده بود که شامل بسیاری از هواداران نازیسم و نیروهای اس‌اس هم می‌شد. در همین زمان، رهبران صهیونیست بر اهمیت حیاتی فلسطین به عنوان مأمنی برای آوارگان یهودی اروپا که از هولوکاست نازی جان سالم به در برده بودند، تأکید می‌کردند. استدلال بر این بود که تنها فلسطین می‌تواند آشیانه‌ای باشد که در آن آوارگان یهودی بتوانند زندگی‌شان را از نو بسازند و از سامی‌ستیزی در آینده، بگریزند:

«آن‌ها (بازماندگان هولوکاست) می‌خواهند کرامت انسانی‌شان را و وطن‌شان را بازیابند، آن‌ها می‌خواهند تا به آغوش هم‌تباران خویش در فلسطین بازگردند، آن‌هم پس از آن‌که عزیزترین نزدیکان خود را از دست داده‌اند. برای ایشان، کشورهای محل تولدشان، قبرستان مردمانشان است. آن‌ها نمی‌خواهند و نمی‌توانند که به آن کشورها بازگردند. آن‌ها می‌خواهند به وطن ملی‌شان بازگردند، و از قایق‌های دانکرک [به این منظور] استفاده می‌کنند.» (داوید بن‌گوریون)

ژیلبرت به تلاش بازماندگان هولوکاست برای رسیدن به فلسطین سوار بر کشتی‌هایی همچون اگزودوس^{۵۸} به عنوان شاهی بر اینکه بیشتر آوارگان در تقلا رسیدن به آن‌جا بودند، اشاره می‌کند. تاریخ‌نگار یهودی، یهودا باور^{۵۹} استدلال می‌کند که بیشتر آوارگان به ساکن شدن در فلسطین علاقه‌مند بودند، و به گزارش یک کمیسیون پژوهشی عبری در سال ۱۹۴۶ استناد می‌کند که نوشته ۹۶.۸ درصد از آوارگان یهودی که در پی پایان جنگ در اردوگاه‌های آوارگان در اروپا در عذاب بودند، می‌خواستند در فلسطین ساکن شوند. آوی شلایم استدلال می‌کند که «اندک کسانی بودند که زیر سؤال ببرند حق یهودیان به بازگشت به وطن را، بعد از تروما»ی هولوکاست؛ و می‌گوید که دفاع اخلاقی از این بازگشت «خدشه‌ناپذیر» شده بود. دیگر تاریخ‌نگاران اسرائیلی تصویر متفاوتی را پیش می‌نهند. سِگِف استدلال می‌کند که:

«هیچ ... مبنایی برای این مدعای مکرر که این دولت در نتیجه‌ی هولوکاست تأسیس شده، وجود ندارد. مشخص است که وحشت و احساس گناهی که بسیاری آن را حس می‌کردند، همدلی عظیمی در قبال یهودیان به طور عام، و جنبش صهیونیستی به طور خاص، برمی‌انگیخت. این همدلی کمک کرد که صهیونیست‌ها کارزار دیپلماتیک و پروپاگاندایشان را پیش ببرند، و به راهبرد آن‌ها برای تمرکز بر بازماندگان شکل داد؛ یعنی راهبرد تمرکز بر آن یهودیان حاضر در کمپ‌های آوارگان که خواهان فرستاده شدن به فلسطین بودند. آژانس یهود مدعی شد که همه‌ی بازماندگان، صهیونیست هستند و همه می‌خواهند به فلسطین بازگردند. این مدعا صحت نداشت. به آوارگان این دو گزینه پیشنهاد داده شده بود که یا به خانه‌هایشان در اروپای شرقی بازگردند و یا در فلسطین ساکن شوند. تعداد بسیار کمی بودند که می‌توانستند یا حاضر بودند به کشورهای بازگردند که در آن زمان به درجات مختلف اسیر گرسنگی، سامی‌ستیزی یا کمونیسم بودند؛ و هیچوقت این گزینه پیش روی آن‌ها قرار داده نشد که بین فلسطین و مثلاً ایالات متحده یکی را انتخاب کنند. در عمل، گزینه‌های آن‌ها محدود بود به فلسطین، یا کمپ‌های آوارگان.» (سِگِف)

دیگرانی همچون فاینگلد^{۶۰} و شونفیلد^{۶۱} بسیار منتقد رفتار جنبش صهیونیست در فلسطین، و رفتار آمریکا در پایان جنگ جهانی دوم بوده‌اند. آن‌ها استدلال می‌کنند که جنبش صهیونیستی باید بسیج می‌شد تا به دولت ایالات متحده برای پذیرش بازماندگان هولوکاست فشار بیاورد، کاری که می‌توانست باعث نجات جان بسیاری از یهودیانی شود که در کمپ‌های آوارگان در اروپا مُردند. سِگِف استدلال می‌کند که بن‌گوریون و رهبری حزب کارگر در فلسطین، به قدرت رسیدن نازی‌ها در دهه‌ی ۱۹۳۰ را به‌طور بالقوه «نیروی حاصلخیز برای صهیونیسم» قلمداد می‌کردند، چرا که امکان مهاجرت گسترده‌ی یهودیان به فلسطین را فراهم می‌کرد. او استدلال می‌کند که طی دهه‌ی ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، رهبری

حزب کارگر وارد توافقات *هاوارا*^{۶۲} (انتقال) با نازی‌ها شد که به‌موجب آن به یهودیان اجازه داده می‌شد با مقدار محدودی سرمایه به فلسطین هجرت کنند. او مدعی است که رقابای سیاسی بن‌گوریون در جنبش ریویزیونیست مخالف این توافقات بودند و استدلال می‌کردند که به جای مذاکره با آلمان، باید آلمان را بایکوت کرد. سیگف همچنین بیان می‌کند که پس از پوگروم‌های کریستال‌ناخت^{۶۳}، بن‌گوریون نگران بود که «وجدان بشری» ممکن است باعث شود سایر کشورها درهایشان را به روی آوارگان یهودی بگشایند؛ اقدامی که از نظر او تهدیدی برای صهیونیسم تلقی می‌شد.

«اگر می‌دانستم که می‌شود همه‌ی کودکان [یهودی] آلمان را با انتقالشان به انگلستان نجات داد، اما تنها نیمی از آنان با انتقال به فلسطین نجات پیدا می‌کنند، گزینه‌ی دوم را انتخاب می‌کردم — چرا که ما فقط با حساب آن کودکان مواجه نیستیم، بلکه با حساب تاریخی مردم یهود مواجهیم.» (بن‌گوریون)

این دیدگاه که از آوارگان یهودی به عنوان اهرم فشاری برای ایجاد دولت یهود در فلسطین استفاده شد، دیدگاهی است که برخی از مسئولان برجسته‌ی وزارت خارجه‌ی بریتانیا و ایالات متحده^{۶۴} هم در آن شریک بودند؛ مسئولانی که دل‌نگران تأثیر این موضوع بر ثبات در فلسطین و نیز نفوذ بالقوه‌ی روسیه در آن منطقه بودند.^{۶۵} جانشین روزولت، هری ترومن، تصمیم گرفت که سیاست پشتیبانی از سکونت‌دهی یهودیان در فلسطین را با شدت دنبال کند. اوون دلیل بیان می‌کند که این امر عمدتاً بابت انتخابات سال ۱۹۴۵ نیویورک بود که در آن رأی یهودیان می‌توانست تعیین‌کننده باشد. یکی از مقامات وزارت خارجه‌ی آمریکا، ویلیام ادی^{۶۶}، ادعا می‌کند که ترومن به سفرای آمریکا در جهان عرب اطلاع داده بود که «متأسفم آقایان، اما من باید پاسخگوی این صدها هزار نفری باشم که منتظرند تا موفقیت صهیونیسم را ببینند؛ من در حوزه‌ی انتخابیه‌ام صدها هزار عرب ندارم.»

پایان قیمومیت

در فلسطین، نیروهای شبه‌نظامی صهیونیست رفته رفته داشتند روحیه‌ی بریتانیایی‌ها را در هم می‌شکستند. در اواخر دوران شورش عرب، این جماعت یهودی بود که حملاتی را علیه عرب‌ها آغاز کرده بود. در جولای ۱۹۳۸، شش بمب که در مکان‌های عمومی عرب‌ها کار گذاشته بودند، بیش از ۱۰۰ عرب را کشتند. آخرین این بمب‌ها، که در یک بازار هندوانه در حیفا منفجر شد، ۵۳ عرب و یک یهودی را کشت. با نزدیک‌تر شدن به پایان جنگ جهانی دوم، این تاکتیک‌ها به مراجع قیمومیت بریتانیا معطوف شد. جاده‌ها، پل‌ها، قطارها و قایق‌های گشت‌زنی تخریب شدند. به سربازخانه‌های ارتش بریتانیا حمله شد و بانک‌ها و اسلحه‌خانه‌ها غارت گردید. در یک روز واحد در سال ۱۹۴۶، نیروهای شبه‌نظامی صهیونیست ۱۶ حمله‌ی مجزا را به ارتش بریتانیا ترتیب دادند، بسیاری از خودروهای زرهی را تخریب کردند و ۸۰ کشته و زخمی بر جای گذاشتند. لرد موین^{۶۷} توسط دسته‌ی اشترن^{۶۸} ترور شد؛ افسرهای بریتانیایی اسیر می‌شدند، شلاق می‌خوردند و کشته می‌شدند. و، در تماشایی‌ترین حمله، ساختمان مرکزی نیروی قیمومیت بریتانیا در فلسطین، هتل کینگ دیوید، با ۵۰۰ پوند مواد منفجره ویران شد و ۸۸ کشته، به شمول ۱۵ یهودی، بر جای گذاشت. تأمین مالی

این حملات توسط منابع همدل در ایالات متحده انجام می‌شد. فیلمنامه‌نویس هالیوود، بن هکت^{۶۹}، مقاله‌ای برای «نیویورک هرالد تریبیون» با عنوان «نامه‌ای به تروریست‌های فلسطین» نگاشت و در آن نوشت:

«هرگاه که شما یک انبار مهمات بریتانیایی را می‌ترکانید، یک زندان بریتانیایی را ویران می‌کنید، یا یک قطار راه‌آهن بریتانیایی را هوا می‌کنید، یا یک بانک بریتانیایی را سرقت می‌کنید، یا با تفنگ‌ها و بمب‌هایتان به سراغ خائنان بریتانیایی و مهاجمان به وطنتان می‌روید، یهودیان آمریکا جشنی کوچک در دل‌هایشان برپا می‌کنند... ای دوستان شجاع؛ ما در تلاشیم تا به شما کمک کنیم. ما در حال جمع‌آوری منابع مالی برای شما هستیم.»

این خشونت‌ها چنان گسترده شد که تا اوایل سال ۱۹۴۷، تمامی خانواده‌های غیرنظامی و نظامی غیرضروری بریتانیایی از فلسطین تخلیه شدند. بریتانیایی‌ها، که به واسطه‌ی جنگ جهانی دوم تضعیف شده، و در این جنگ نامنظم روحیه‌شان را باخته بودند، رغبتی برای هزینه‌های جانی و مالی بیشتر در فلسطین نداشتند. ژیلبرت بیان می‌کند که آن‌ها نگران از دست دادن افکار عمومی عربی هم بودند، چرا که دل‌مشغول آن بودند که از منافع نفتی‌شان در منطقه نیز حفاظت کنند. در فوریه‌ی ۱۹۴۷، بریتانیایی‌ها تصمیم گرفتند که قیمومیت را پایان دهند و مسأله‌ی فلسطین را به سازمان ملل بسپارند.

مباحثات سازمان ملل و آینده‌ی فلسطین

سازمان ملل یک کمیته‌ی ویژه به منطقه اعزام کرد که پیشنهاد تفکیک را داد. سپس، توجهات معطوف به تحرکات دیپلماتیک در مقر سازمان ملل در نیویورک گردید. نمایندگان عرب که به پیشگاه سازمان ملل فراخوانده شده بودند، اساس قانونی بودن قیمومیت را، و حق قانونی سازمان ملل برای تصمیم‌گیری درباره‌ی ماهیت خودگردانی حاکمیت فلسطین را، زیر سؤال بردند. آن‌ها می‌خواستند مسأله به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع داده شود و استدلال می‌کردند که در نهایت این مردم فلسطینند که باید درباره‌ی سرنوشت کشور تصمیم بگیرند، و نه یک نهاد بیرونی.^{۷۰} نمایندگان صهیونیست با این ایده همدل بودند که طرح تفکیک توسط اعضای عضو سازمان ملل مورد بحث قرار بگیرد و برای این‌که ناحیه‌ی اختصاص یافته‌شده‌ی احتمالی به دولت یهود را به حداکثر برسانند، رایزنی می‌کردند. در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷، طرح تفکیک، پس از تغییر آخرین لحظه‌ی برخی مفاد آن به وسیله‌ی چند کشور، و در حالی که چند کشور از فشار سیاسی و اقتصادی‌ای که به آن‌ها وارد کرده بودند شکوه داشتند،^{۷۱} با یک‌بار رأی‌گیری به تصویب رسید. قطع‌نامه‌ی ۱۸۱ تقسیم فلسطین را توصیه می‌کرد، به‌ترتیبی که ۵۷۰۰ مایل مربع از جمله نواحی حاصلخیز ساحلی به دولت یهودی تخصیص داده می‌شد، و ۴۳۰۰ مایل به دولت عربی تخصیص داده می‌شد که اغلب شامل نواحی کوهستانی بود. راه‌حل پیشنهاد شده به‌ترتیبی بود که هر دولت، صاحب جمعیت اکثریتی از قوم خود می‌شد، هرچند که یهودیان بسیاری در دولت عربی قرار می‌گرفتند و بالعکس. اورشلیم و بیت‌لحم بنا بود ناحیه‌ای مجزا و تحت اداره‌ی سازمان ملل شوند.

برای عرب‌ها، این طرح تفکیک یک شکست بزرگ بود. آن‌ها بر این باور بودند که اعطای بیش از نیمی از سرزمین فلسطین به شمول زراعتی‌ترین زمین‌ها به مهاجران یهودی‌ای که کمتر از ۳۰ سال بود در فلسطین ساکن بودند و مالک کمتر از ۱۰ درصد زمین‌ها بودند، منصفانه نیست. بر سر چپستی واکنش صهیونیست‌ها، اختلاف وجود دارد. برخی تاریخ‌نگاران همچون برگمن استدلال می‌کنند که قطع‌نامه‌ی تفکیک یک پیروزی بود چرا که اجازه‌ی ایجاد دولت یهودی را در ناحیه‌ای سه برابر بزرگتر از ناحیه‌ی پیشنهادی در طرح پیل در ۱۰ سال قبل می‌داد. او بیان می‌کند که این قطع‌نامه با «سنگین‌دلی» مورد پذیرش اغلب رهبران صهیونیست قرار گرفت، چرا که آن‌ها «ایده‌ی یک دولت مستقل فلسطینی را دوست نداشتند، از حذف اورشلیم [از قلمرو دولت یهود] سرخورده بودند، و درباره‌ی امکان‌پذیری تشکیل دولت در مرزهای تعیین‌شده توسط سازمان ملل تردیدهای جدی داشتند». او خاطرنشان می‌کند که گروه‌های شبه‌نظامی یهودی که طالب آن بودند که تمامی فلسطین یک دولت یهودی شود، بی‌درنگ این قطع‌نامه را رد کردند. ژیلبرت بیان می‌کند رهبری صهیونیست متوجه شد که گریزی از جنگ نیست و بن‌گوریون «به امکان مبارزه برای گسترش دادن ناحیه‌ی تخصیص‌داده‌شده به یهودیان فکر می‌کرد». ژیلبرت به دستوراتی از بن‌گوریون استناد می‌کند که مبنی بر آن نیروهای یهودی باید «از تمامی یه‌شو^{۷۳} (جماعت یهودیان ساکن فلسطین) و سکونت‌گاه‌هایشان (در هر کجا که باشند) حفاظت کنند، تمام کشور یا بیشتر آن را تسخیر کنند، و تا دستیابی به یک راه‌حل سیاسی قاطع، اشغال آن مناطق را حفظ کنند» (بن‌گوریون). هرست بیان می‌کند که صهیونیست‌ها به این دلیل طرح تفکیک را پذیرفتند که انتظار داشتند به سرعت بتوانند از حیث نظامی بر عرب‌ها غلبه کنند و به صورت یک‌جانبه مرزهای دولت یهود را گسترش دهند. او به اظهارات فرمانده وقت نیروهای بریتانیایی در فلسطین، ژنرال جی.سی. داریسی^{۷۴} اشاره می‌کند که گفته بود «اگر سربازان بریتانیایی را بیرون بکشید، هاگانا^{۷۴} (نیروهای مبارز یهود) فردا سرتاسر فلسطین را خواهند گرفت» و «می‌توانند در برابر تمام جهان عرب، آن را حفظ کنند».

جنگ غیررسمی

طرح تفکیک سازمان ملل، مشکلات فلسطین را حل نکرد. کمیته‌ی اعلا‌ی عرب قاطعانه آن را رد کرد و خواستار سه روز اعتصاب شد. مفتی اورشلیم اعلام جهاد یا جنگ مقدس برای اورشلیم کرد. در اوایل دسامبر ۱۹۴۷، جنگ میان دو جماعت آغاز شد و وضعیت، سریعاً به یک جنگ داخلی بدل شد. بریتانیایی‌ها، که نه می‌خواستند و نه می‌توانستند نظم را برقرار کنند، اعلام کردند که در ۱۵ می ۱۹۴۸ قیمومیت را لغو خواهند کرد. در اولین گام منازعه که تا اعلام استقلال اسرائیل در ۱۴ می ۱۹۴۸ ادامه داشت، نیروهای یهودی بر علیه نیروهای عرب که سه فرمانده داشتند، می‌جنگیدند. فوزی القاوقجی رهبری اتحادیه‌ی عرب را بر عهده داشت، سر جان باگوت گلوب^{۷۵} و ۴۵ افسر بریتانیایی‌اش لژیون عرب فرارادن را رهبری می‌کردند، و رهبری نیروهای عرب مفتی در اورشلیم بر عهده‌ی عبدالقادر الحسینی بود. در بخش آغازین این «جنگ غیررسمی»، نیروهای عرب به پیروزی‌های کوچکی دست یافتند و برای مدتی نیروهای الحسینی

جاده‌ی میان اورشلیم و تل‌آویو را قطع کردند. در اوایل آوریل، نیروهای صهیونیست هجومی بزرگ با اسم رمز نقشه‌ی دالت^{۷۶} را آغاز کردند. به‌گفته‌ی آوی شلایم، هدف نقشه‌ی دالت «تسخیر تمام نواحی تخصیص‌داده‌شده به دولت اسرائیل بر مبنای قطع‌نامه‌ی تفکیک سازمان ملل، به‌علاوه‌ی سکونت‌گاه‌های [یهودی‌نشین] خارج از آن نواحی و نیز راه‌های منتهی به آن سکونت‌گاه‌ها» بود. شهرهای کوچک و بزرگ عرب تسخیر شدند و جمعیت‌های آن به‌منظور «پاکسازی قلب کشور از عناصر خصمانه و بالقوه خصمانه‌ی عرب» بیرون رانده شدند، در حالی که نیروهای یهودی مترصد حمله‌ای از جانب مجموع ارتش‌های کشورهای عرب همسایه بودند. این عملیات شامل تحمیل فشار نظامی و روانی بر جمعیت عرب بود که مایل به ترک خانه‌هایشان نبودند. هاگانا به همراه نیروهای شبه نظامی، حملاتی غافلگیرانه را به شهرها و روستاها آغاز کردند و به شلیک راکت و خمپاره و داویدکا^{۷۷} - که ۶۰ پوند تی‌ان‌تی را به‌مسافت ۳۰۰ یارد پرتاب می‌کرد - به مناطق متراکم جمعیتی پرداختند. فشار روانی هم به این شکل اعمال می‌شد که از طریق ایستگاه‌های رادیویی مخفی صهیونیستی و بلندگوهای نصب شده بر خودروهای نظامی شایعاتی پخش می‌شد مبنی بر اینکه نیروهای یهودی قصد دارند روستاها را آتش بزنند و عرب‌ها را بکشند. یک افسر ذخیره‌ی اسرائیلی چنین روایت می‌کند:

«هراسی افسارگسیخته در میان تمام مناطق عرب‌نشین گسترده شد؛ اسرائیلی‌ها جیب‌هایی با بلندگو آوردند که «صداها و وحشت‌آفرین» ضبط شده را پخش می‌کرد. این صداها شامل جیغ و ضجه و ناله‌های پردرد زنان عرب، نعره‌ی آژیر و جرقه‌ی زنگ هشدار آتش‌سوزی می‌شد؛ که در میانش ناگهان صدایی گویی از گور برخاسته به عربی فریاد می‌زد: «ای مؤمنان! جان‌تان را نجات دهید! یهودیان دارند از گاز سمی و سلاح اتمی استفاده می‌کنند. یا الله یا الله. فرار کنید و جانتان را نجات دهید».

در آوریل و اوایل می ۱۹۴۸، تعدادی از شهرهای کوچک و بزرگ عرب در برابر تهاجم صهیونیستی گشوده شدند و بسیاری از ساکنان آن آواره گشتند. در میان تاریخ‌نگاران، هنوز بر سر اهداف نقشه‌ی دالت اختلاف بسیاری هست. برخی همچون نورمن فینکلشتاین^{۷۸}، نور مصالحه^{۷۹}، ولید خالدی و دیوید هرست این عملیات را در زمینه‌ی نقشه‌های پرسابقه‌ی صهیونیست‌ها برای «انتقال» جمعیت بومی به بیرون از فلسطین قرار می‌دهند.^{۸۰} آن‌ها استدلال می‌کنند که مفهوم انتقال [جمعیت] حدود ۵۰ سال پیش در طرح‌های تئودور هرستل برای فلسطین لحاظ شده و تا لحظه‌ی حاضر هم هنوز به عنوان عنصری اساسی از راهبرد حزب کارگر و جریان ریویزیونیست باقی مانده بوده است. طرفداران این منظر، همچنین به نوشته‌های جوزف ویتس^{۸۱} اشاره می‌کنند که توسط آژانس یهود به ریاست «کمیته‌های انتقال» منصوب شده بود؛ کمیته‌هایی که خروج گسترده‌ی سال ۱۹۴۸ را با اشکال متنوعی از هراس‌افکنی پیش می‌بردند. در سال ۱۹۴۰، او در دفتر یادداشت روزانه‌ی شخصی‌اش نوشت:

«در میان خودمان این باید روشن باشد که در این کشور جایی برای هر دو خلق نیست ... با وجود عرب‌ها در این کشور، ما به هدفمان برای تبدیل شدن به یک خلق مستقل نخواهیم رسید. تنها راه‌حل فلسطین، یا لااقل فلسطین غربی [عرب‌رود اردن]، بدون عرب‌هاست ... و هیچ راه دیگری نیست مگر انتقال عرب‌ها از این‌جا به

کشورهای همسایه؛ و انتقال همه‌ی ایشان. نه یک دهکده و نه یک قبیله نباید باقی بماند ... تنها پس از این انتقال است که کشور می‌تواند میلیون‌ها نفر از برادرانمان را در خود جذب کند. هیچ راه دیگری باقی نیست.»

تاریخ‌نگارانی اسرائیلی همچون بنی موریس^{۸۲} و آوی شلایم این منظر را به چالش می‌کشند؛ آنان بر این باورند که این اخراج‌ها «زاده‌ی جنگ بودند، و نه طرح‌ریزی»؛ و بیشتر بخشی از یک تمهید نظامی بودند، و نه برنامه‌ریزی سیاسی. از نظر این تاریخ‌نگاران، این اخراج‌ها به عنوان بخشی از یک راهبرد نظامی خودانگیخته بودند که به صورت دفعتی توسط فرماندهان محلی در پیش گرفته شدند. فینکلشتاین به تفصیل نتیجه‌گیری‌های موریس را مورد نقادی قرار داده؛ او استدلال می‌کند که شواهد ارائه شده توسط موریس نشان می‌دهند که اخراج‌ها سیستماتیک‌تر و از پیش هدایت‌شده‌تر از آن چیزی‌اند که نتیجه‌گیری‌های موریس دال بر آن است. یک توضیح سوم برای این واقعه، این است که فلسطینیان داوطلبانه و در پاسخ به فراخوان‌های رادیویی از جانب رهبران‌شان منطقه را ترک گفته‌اند؛ این توضیح، پس از جنگ ۱۹۴۸ توسط برخی تاریخ‌نگاران اسرائیلی ترویج شد. اما، با این‌که این روایت از وقایع هنوز در طیف‌های سیاسی گوناگون اسرائیل قدری اعتبار دارد، کثیری از تاریخ‌نگاران آن را بی‌اعتبار می‌دانند.^{۸۳}

پی‌نوشت‌ها:

۱- نویسندگان در این کتاب، در جای‌جای متن به منابع متعددی استناد کرده‌اند. جهت سهولت خواندن، جزییات این استنادها در نسخه‌ی فارسی مقاله حذف گردیده. شما می‌توانید با رجوع به پی‌دی‌اف انگلیسی کتاب، جزییات استنادهای کتاب را بررسی کنید. پی‌دی‌اف انگلیسی کتاب به رایگان در کتابخانه‌ی Library Genesis در دسترس است. - م
مشخصات کتاب:

Bad News from Israel (2004), Greg Philo and Mike Berry, Pluto Press (London)

2- Howard Sachar

۳- روحانی یهودی / Rabbi - م

4- Judah Alkalai

5- Zvi Hirsh Kalischer

۶- Antisemitism - به‌رغم رواج تعبیر یهودستیزی در ایران، بهتر است از برابرزاده‌ی درست‌تر سامی‌ستیزی استفاده کنیم. سامی‌ستیزی، یهودیان را نه صرفاً در مقام باورمندان به یک دین، بلکه در مقام انسان‌هایی از یک نژاد، مورد تبعیض قرار می‌دهد. مشخصاً سامی‌ستیزی نازی‌ها، یهودیان را بابت آن‌چه ویژگی‌های بیولوژیک پست‌تر بیان می‌شد، مورد تبعیض قرار می‌داد. افرادی از نژاد یهود که ممکن بود خودشان یا والدینشان به ادیان دیگری درآمده بودند یا به هر طریق از آیین یهودیت خارج شده بودند. - م

۷- کشتار سازمان‌دهی‌شده‌ی یک گروه قومیتی خاص، به خصوص قوم یهود را، پوگروم نامیده‌اند. پوگروم‌ها عمدتاً در روسیه و اروپای شرقی، در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ شایع بودند. - م

۸- Settlements - این تعبیر در فارسی اغلب به «شهرک» ترجمه شده است. با توجه به تداعی رایج از «شهرک» به عنوان یک منطقه یا مجموعه‌ی مسکونی-تجاری، این معادل‌سازی مناسب به نظر نمی‌رسد. یک settlement می‌تواند فقط یک خانه، یک مزرعه یا هر مکان کوچک یا بزرگی باشد که جهت سکونت یا کار دائم یک گروه مهاجر، ترتیب داده شده است. - م
۹- عنوانی حاکی از احترام، ارج‌گذاری و تکریم به زبان ترکی استانبولی که در زمان امپراتوری عثمانی رواج داشت. به روایتی، چیزی شبیه به تعبیر sir در زبان انگلیسی. - م

۱۰- Ahad Ha'am - در متن انگلیسی کتاب به اشتباه Ahad Aham درج شده. - م

۱۱- Settlers - اغلب به «شهرک‌نشینان» ترجمه می‌شود. چنان‌که توضیح داده شد، «سکونت‌گران» معادل بهتری به نظر می‌رسد. - م

12- Zichron Ya'akov

13- David Hirst

۱۴- لفظی که برای اشاره به غیریهودیان توسط یهودیان به کار می‌رود. - م

۱۵- جمعیت پراکنده‌ی مهاجر در هر جایی از جهان خارج از وطن. - م

16- Cecil Rhodes

۱۷- منطقه‌ی در شمال زیمبابوه، کشوری در جنوب قاره‌ی آفریقا. - م

۱۸- منطقه‌ای در جنوب غرب زیمبابوه. - م

۱۹- Bohm - تاریخ‌نگار - م

۲۰- Lord Rothschild - معمولاً در منابع فارسی لرد روتشیلد نوشته می‌شود. - م

۲۱- Ahron Bregman

۲۲- Gershon Shafir

۲۳- Israel Zangwill

۲۴- Ovendale – تاریخ‌نگار – م

۲۵- Sir Henry McMahon

۲۶- **پاورقی کتاب:** در نامه‌ای به تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۱۵، مک‌ماهون آن مناطقی که بنا بود بریتانیا استقلال را به آن‌ها اعطا کند، تعیین کرد: «دو ناحیه‌ی مرسین و اسکندرونه و قسمت‌هایی از سوریه که در غرب دمشق واقع‌اند، حمص، حماه و حلب را نمی‌توان به‌طور خالص عرب نامید و این نواحیه باید از مرزهای مطالبه شده منکسر گردند. با تغییر مذکور، و بدون هیچ آسیبی به تعهدات پیشینمان به رؤسای عرب، ما این مرزها را می‌پذیریم. درباره‌ی مناطقی در آن جبهه‌ها که در آن بریتانیا می‌تواند بدون آسیب زدن به منافع متحدش، فرانسه، دست به عمل بزند، من به نام دولت بریتانیای کبیر این قدرت را یافته‌ام که اطمینان‌های زیر را به شما بدهم و پاسخ‌های زیر را به نامه‌ی شما عرضه دارم: ۱- با لحاظ تغییرات بالا، بریتانیای کبیر آماده است تا استقلال مردم عرب را در تمامی نواحی مشتمل بر مرزهایی که شریف مکه خواستار آن شده، به رسمیت بشناسد و از این استقلال پشتیبانی کند.»

۲۷- Lloyd George

۲۸- Arthur Balfour

۲۹- Herbert Samuel

۳۰- Mark Sykes

۳۱- **پاورقی کتاب:** بنا به سرشماری بریتانیا در سال ۱۹۲۲، کل جمعیت فلسطین ۷۵۲۰۴۸ نفر بود که شامل ۸۳۷۹۰ یهودی، ۵۸۹۱۷۷ مسلمان و ۷۱۴۶۴ مسیحی می‌شد.

۳۲- Avi Shlaim

۳۳- Lord Curzon

۳۴- **پاورقی کتاب:** بالفور، در یک یادداشت رسمی به تاریخ ۱۱ آگوست ۱۹۱۹ به لرد کرزن نوشت: «تناقض میان تصریحات پیمان و سیاست متفقین، در مسأله‌ی «ملت مستقل» فلسطین حتی از مسأله‌ی «ملت مستقل» سوریه هم فاحش‌تر است. چرا که در فلسطین، ما حتی این پیشنهاد را طرح هم نمی‌کنیم که به سراغ روش کسب نظر از خواسته‌های ساکنان کنونی آن کشور برویم، با این که کمیسیون آمریکایی [کینگ‌کرین] به سراغ روش پرسش از چستی خواسته‌های آنان رفته است.»

۳۵- Vladimar Jabotinsky

۳۶- **پاورقی کتاب:** جنبش ریویزیونیست رقیبی سیاسی برای جنبش کارگر بن‌گوریون بودند. آن‌ها ایستاری ستیزه‌جوتر در قبال عرب‌ها داشتند و سیاست اقتصادیشان لیبرال‌تر بود. عمده‌ی حمایت آنان از جانب مهاجرانی لهستانی بود که در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ وارد شده بودند. ریویزیونیست‌ها خواهان تصاحب سرتاسر فلسطین و فرارزدن بودند و استدلال می‌کردند که نزاع با عرب‌ها اجتناب‌ناپذیر است. بال نظامی این جنبش، با نام بتار، در دهه‌ی ۱۹۲۰ تشکیل شد. در دهه‌ی ۱۹۳۰ برخی اعضای بتار راه خود را جدا کردند تا گروه شبه‌نظامی ایرگون را تشکیل دهند که در دهه‌ی ۱۹۴۰ به مبارزه با مراجع قیمومیت بریتانیا پرداخت. جنبش ریویزیونیست بعدها بخش عمده‌ای از بدنه‌ی رأی احزاب هروت و لیکود را شکل داد.

۳۷- King-Crane

۳۸- Hope-Simpson

۳۹- Keren ha-Yesod

۴۰- May Day Parade – مراسمی که در جوامع اروپایی بابت اول ماه می، به نشانه‌ی آغاز تابستان، برپا می‌شود. – م

Haycraft -۴۱

General William Congreve -۴۲

League of Nations -۴۳

Shaw -۴۴

Passfield -۴۵

Martin Gilbert -۴۶

Irgun -۴۷

Peel -۴۸

David Ben-Gurion -۴۹

Simha Flapan -۵۰

Tom Segev -۵۱

Cohn-Sherbok -۵۲ – الهی‌دان یهودی – م

Joan Peters -۵۳ – روزنامه‌نگار آمریکایی – م

۵۴- **پاورقی کتاب:** آلبرت هورانی، تاریخ‌نگار آکسفورد، در نشریه‌ی آبرور، کتاب جوآن پیترز را «مضحک و بی‌ارزش» توصیف کرد. یان و دیوید گیلومر در «لاندن ریویو آو بوکس» آن را «مهمل» توصیف کردند. نشریه‌ی تایم‌آوت آن را «ضداطلاعاتی تقریباً به اندازه و وزن تاپاله‌ی خشک‌شده‌ی گاو» نامید و رییس دانشکده‌ی فلسفه‌ی دانشگاه عبری، آویشای مارگالیت، «تاروپود فریب» پیترز را محکوم کرد. مک‌کارتی استدلال می‌کند که مهاجرت ثبت‌نشده‌ی عرب‌ها به فلسطین در دوره‌ی قیمومیت «اندک» بوده و برای اینکه «توانسته باشد اثر چشمگیری بر ترکیب قومیتی فلسطین گذشته باشد، باید بسیار گسترده می‌بوده است». او نتیجه می‌گیرد که «این استدلال که مهاجرت عرب‌ها به‌طریقی بر سازنده‌ی بخش بزرگی از جمعیت عرب فلسطینی بوده، از حیث آماری غیرقابل‌دفاع است». برای دیدن بحثی درباره‌ی اثرات بهبود سیستم آب و فاضلاب و بهداشت بر افزایش جمعیت فلسطین، بنگرید به اثر فرایدلندر و گلدشایدر.

۵۵- Nashashibi – راغب النشاشیبی، عضوی از قبیله‌ی نشاشیبی؛ یک زمین‌دار ثروتمند و فرماندار اورشلیم از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۴ – م

MacDonald -۵۶

Jewish commonwealth -۵۷

Exodus -۵۸

Yehuda Bauer -۵۹

Feingold -۶۰

Shonfeld -۶۱

Haavara -۶۲

۶۳- Kristallnacht – کریستال‌ناخت، به حوادثی در ۹ و ۱۰ نوامبر ۱۹۳۸ در سرتاسر آلمان نازی اطلاق می‌شود که طی آن پوگروم‌هایی گسترده علیه یهودیان توسط نیروهای اس‌ا، اس‌اس، جوانان هیتلری و گروهی از شهروندان آلمان صورت گرفت. – م

۶۴- **پاورقی کتاب:** وزیر امور خارجه‌ی ایالات متحده، جیمز بایرنز، با وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا، لرد هالیفکس مکاتبه کرد و استدلال نمود که یهودیان آمریکا چندان اهمیتی برای رنج آوارگان در اروپا نیستند و دل‌مشغولی اصلی‌شان این است که یهودیان «باید کشوری داشته باشند که بتوانند آن را کشور خودشان بنامند». هارولد بیلی در وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا گلایه

کرد که «صهیونیست‌ها به طرز اسفباری موفق شده‌اند این ایده را بقبولانند که حتی پس از پیروزی متفقین، مهاجرت به فلسطین برای بسیاری از یهودیان "تنها امیدشان برای بقا" است».

۶۵- **پاورقی کتاب:** فشاری که برای باز کردن ورودی‌های فلسطین در برابر آوارگان یهودی وجود داشت، بریتانیایی‌هایی را که از تأثیر این ماجرا بر نظم عمومی می‌ترسیدند، نگران کرده بود. اوون دلیل مدعی است که وزارت جنگ ایالات متحده تخمین زده بود که اگر درب‌های فلسطین را در برابر مهاجران یهودی باز کنند، این وزارت‌خانه ناچار خواهد شد ۳۰۰ هزار نیرو را برای حفظ صلح در منطقه، به آن‌جا اعزام کند. او همچنین بیان می‌کند که وزارت خارجه‌ی ایالات متحده نگران این هم بود که واکنش منفی اعراب منجر به قدرت گرفتن نفوذ روسیه در یک منطقه‌ی ژئواستراتژیک حیاتی خواهد شد و پیشنهاد کرد که امپراتوری استعماری بریتانیا [در این منطقه] دست نخورده باقی بماند.

۶۶- William Eddy

۶۷- Lord Moyne

۶۸- Stern Gang

۶۹- Ben Hecht

۷۰- **پاورقی کتاب:** برای مرور جامعی بر استدلالی که نمایندگان عرب پیش‌گذارده بودند، بنگرید به اسناد رسمی مجمع عمومی، جلسه‌ی دوم، کمیسیون موردی درباره‌ی مسأله‌ی فلسطین، صفحات ۲۷۶ تا ۲۷۹.

۷۱- **پاورقی کتاب:** تعدادی از نمایندگان [کشورها در سازمان ملل]، از جمله نمایندگان لبنانی مدعی شدند که طی مباحثات انجام شده در سازمان ملل، نمایندگان ایالات متحده و شوروی از رشوه و تهدید به تحریم اقتصادی استفاده کرده‌اند تا کشورهای کوچک‌تر را مجبور به رأی دادن به طرح تفکیک فلسطین نمایند.

۷۲- Yishuv

۷۳- General J.C. Darcy

۷۴- Haganah

۷۵- Sir John Bagot Glubb

۷۶- Plan Dalet

۷۷- Davidka

۷۸- Norman Finkelstein

۷۹- Nur Masalha

۸۰- **پاورقی کتاب:** برای مروری بر مفهوم انتقال در اندیشه‌ی صهیونیستی بنگرید به مصاحبه (۱۹۹۲). این منظر را کارش (۲۰۰۰) به چالش کشیده است.

۸۱- Joseph Weitz

۸۲- Benny Morris

۸۳- **پاورقی کتاب:** در سال ۱۹۵۹، تاریخ‌نگار فلسطینی، ولید خالدی، اسناد دولت‌های عربی و همچنین روزنامه‌های عربی و نیز گزارش‌های نظارت بر رادیوهای منتشر شده توسط بی‌بی‌سی و سازمان سیا را به تمامی گشت و نتوانست هیچ شهادتی بر وجود اعلامیه‌های صوتی که [از جانب اعراب] فلسطینیان را به فرار دعوت می‌کردند، پیدا کند. در سال ۱۹۶۱، پژوهشگر ایرلندی، ارسکین چایلدز نیز آن پژوهش را مستقلاً بررسی کرده و تأیید کرد. برای مرور و بحثی درباره‌ی این جنجال، بنگرید به هیچنز و سعید (۱۹۸۸). برخی تاریخ‌نگاران همچون ژیلبرت استدلال می‌کنند که بسیاری از عرب‌ها پیش از ورود ارتش‌های عرب در می ۱۹۴۸ به صورت داوطلبانه مساکشان را ترک کرده‌اند؛ او اشاره‌ای به این پیام‌های صوتی ادعایی، نمی‌کند.